

# زبان عرفان

دکتر مظاهر مصفا\*

## چکیده

آنچه در این مقال موضوع بحث و مورد فحص واقع شده است، نتایجی است که از آمیزش عرفان و تصوف ایران اسلامی با حکمت خسروانی پدید آمده و در شعر و ادب فارسی تجلی یافته است؛ به گونه‌ای که عرفان و تصوف ایران اسلامی همچون ستونی استوار بنای فاخر و عظیم ادب فارسی را برقرار و ماندگار ساخته است. بن‌مایه و اس و اساس این بینش نه روی در پرده اعتزال کشیدن و بریدن از جامعه است بل شوقی است بی‌پایان به ارشاد آدمی و هدایت ره‌پویان و حقیقت‌جویان؛ چنان‌که می‌توان گفت در این طریق حاصل هر کوشش و نتیجه هر مجاهده، اصلاح خلق و تربیت و ارشاد است. در مطاوی مقال حاضر چند و چون این موضوع مورد کاوش قرار گرفته و نمونه‌هایی از ادب پارسی و غیرپارسی برای آن ذکر شده است.

## واژه‌های کلیدی

عرفان، تصوف اسلامی، حکمت خسروانی، تعلیم و تربیت، ادبیات فارسی.

\* استاد دانشگاه تهران.

## مقدمه

حکمت خسروانی به عنوان گنجینه قرن‌ها تجربه گران‌سنگ اقوامی فرهیخته و دانا بعد از ورود اسلام به ایران الهام‌بخش جنبه‌های مختلف اندیشه اسلامی گشت. یکی از مهم‌ترین این جنبه‌ها عرصه اندیشه صوفیانه و عارفانه است که بعد از آمیختن با معارف مندرج در حکمت خسروانی هم‌چون پایه‌هایی استوار نگه‌دارنده بنای آباد و عظیم ادب پارسی گشت؛ بی‌گمان هر جنبه از ادب پارسی که امروز دارای ارجح و اعتبار است به نحوی از انحا و نوعی از انواع تجلی‌گاه این آمیزش و دربردارنده این تأثر است. گویی معجون ذوق ایرانی و تعالیم اسلامی، اکسیری ساخت که زرشاکارهای علمی و ادبی را در تاریخ ادبیات و فرهنگ ایران پدید آورد و ما بر آنیم تا گونه‌ها و نمونه‌هایی از این ترکیب شگفت و آمیزش نادر را بازنماییم.



گنجینه پربها و جاودان معرفت و فرهنگ جهان بشری خزانه عرفان و تصوف ایران اسلامی و حکمت خسروانی است که درهم و دینار آن به خرج و صرف هرگز نقصان نمی‌پذیرد و مشک و عود آن به نثر و نشر پیوسته فزونی می‌گیرد.

از دیرباز از این سرچشمه حیات باطن و درون و این منبع فیض و فیضان روحی بشری همه جامعه‌ها به قدر اهتمام و بصیرت و اطلاع خویش بهره و نصیب گرفته‌اند.

همه مکتب دیروزی و امروزی تعلیم و تربیت اگر روی در کمال دارد و در آن از حقیقت معرفت‌بخشی نهفته است به طریقی از تعلیم و ارشاد مکتب‌داران و بزرگان مکتب عالی عرفان و تصوف اسلامی متأثر شده است مگر آن‌که تربیت نفس و توجه به جهان جان و معنی و عرفان و درون‌سازی و انسان‌پروری در آن از یاد رفته و یکسره راه خور و خواب و گذران زندگی و معاش گرفته و نظام و انتظام از تدبیر معیشت و پرورش جسم و تزئین و آرایش ظاهر خالی از هر عنایت و توجه به جهان پردامنه و پرابهام درون و جان داشته باشد.

آن مکتب از تعلیم و تربیت که در جست‌وجوی داروی امان و آرام و تسکین و تسلی روح تشنه و سرگردان آدمی است و درس تنبلی و تن‌پروری و بی‌توجهی به معیشت و معاش و بی‌اعتنایی به خانه و خانواده و جامعه در آن نیست حیات از عرفان ایران و به‌خصوص عرفان

و تصوف ایران اسلامی دارد.

عظمت شعر و ادب فارسی در پاسداری و حراست استقلال و حیات به معنی و روحی و فرهنگ و تمدن ایرانی از هر عامل دیگر بیشتر است و عظمت و اعتلای این شعر و ادب که هرسال به غزل‌سرایی و نغمه‌خوانی عاشقانه آن نیست و سوز هجران و اشتیاق وصال تُرک موی میان سیه‌موی این ابهت و عظمت فراهم نکرده؛ این همه عظمت و شکوه از آن معنی‌های عالی بشری و آن مفهوم‌های بی‌نظیر انسانی است که در آن حیات باطن و زندگی روح و درون در نظر است و در آن بوی تند و عفن‌گریزه‌های حیوانی به شمیم و رایحه جان‌پرور عنایت به پرورش فضیلت و تقوا و آراستن درون و باطن بدل شده است و از میانه آن غول شهوت و سبعت و مردم‌خواری و غفلت پیدا و پدیدار نیست و بانگ مردی و مردم‌دوستی و جامعه‌پروری و انسان‌سازی و افتاده‌نوازی از آن به گوش می‌رسد.

جنگ و جدل نیست، همه آشتی است اما آمیخته با عزت؛ و سرافرازی آشتی در این طریقه از ناتوانی و افتادگی نیست. قناعت از ناداری و بی‌چیزی نیست، همه ایثار است و توجه به پرورش و تأمین امن و آرام دیگران؛ همه بی‌عنایتی است اما بی‌عنایتی به پرورش دیو درون و باز آمدن از تغذیه آن مردم‌خوار مردمی‌سوز و همه عنایت است اما عنایت به سلامت و نجات جامعه و بندگان خدای از هر قوم و قبیله و به هر دین و آیین و آن که شعر و ادب فارسی به نیکی و راستی می‌شناسد می‌داند که قوام و دوام این بنای عظیم دانش و معرفت بشری از عرفان و تصوف ایران اسلامی است و اگر این عنصر از آن کاسته شود از آن چه خواهد ماند جز مثنوی مدیحت ذلیلانه و مبلغی آرزومندی حیوانی و فتنگی به ساق و بالا و میان و مقداری غزل‌های عاشقانه پوک و بی‌معنی که نه در آن عشق و آرزومندی به جمال معشوقی است و نه معرفت و تعلیم و تربیتی و اگر این عنصر از آن کاسته شود بنای آن با همه عظمت فرو می‌ریزد و از آن ویرانه‌ای خالی از گنج و دینه به جای می‌ماند.

شمع و ستون این بنای استوار و عظیم عرفان و تصوف ایران اسلامی است و عرفان و تصوف ایران اسلامی هرگز روی در اعتزال و عزلت و گسستن از جامعه ندارد و از تربیت و ارشاد لحظه‌ای غافل نمانده است. جهانی شوق و شیفتگی در این جهان باشکوه جان و معنی

به تربیت و پرورش و ارشاد آدمی و درون‌سازی و تأمین امن و آرام و سلامت و سلام و تسکین و تسلی درون و باطن و هدایت گم‌گشتگان مشتعل و فروزان مشغول است. در این جهان فروزان و مشتعل همه پلیدی به پاکی و همه غرور و غفلت به افتادگی و توجه و هر خامی به پختگی و پرداختگی بدل می‌شود. از سالک نو طریق تا پیر واصل همه در گره‌گشایی خلقند و پایان هر سفری در این سیر و سفر هدایت خلق و دستگیری بندگان خداست.

پیر خداترس خدادادن را خدای به حضرت نپذیرد مگر آن‌که در حد قوت و استطاعت خویش از کار بنده گره بگشاید.

آخرین سفر سیر و سلوک دستگیری از خلق است و سفر چهارم چهار سفر سیر از خدای به خلق است. نشینیدی که جنید گفته است: «وقتی در شبی به نماز مشغول بودم، هرچند جهد کردم نفس من در سجده با من موافقت نکرد و هیچ تفکر نیز نتوانستم کرد، دل‌تنگ شدم و خواستم که از خانه بیرون آیم، چون در بگشادم جوانی دیدم گلیمی پوشیده و بر در سرای سر در کشیده، چون مرا دید گفت تا این ساعت در انتظار تو بودم. گفتم پس تو بوده‌ای که مرا بی‌قرار کردی؟ گفت آری! مسأله مرا جواب ده، چه گویی در نفس که هرگز درد او داروی او گردد یا نه؟ گفتم گردد چون مخالفت هوای خود کند. چون این بگفتم به گریبان خود فرو نگریست و گفت ای نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو و برخاست و برفت و ندانستم که از کجا آمده بود و کجا شد.»

پر در حرمت‌کده حریم و حرم‌کده حرمت حضرت حق جز از طریق خلق راهی گشوده نیست.

خدا در دل سودازدگان است بجویند مسجوبیند زمین را مپویند سما را

در طریقه عرفان اسلامی حاصل هر کوشش و مجاهده‌ای اصلاح حال خلق و تربیت و ارشاد است.

پیری روشن ضمیر گفته است «جمله علم عالمان به دو حرف باز رسیده است: تصحیح ملت و

تجربید خدمت.»

در ادب مغرب‌زمین نیز همه عظمت و اعتلا در جنب معاشقه‌ها و داستان‌های عاشقانه نیست و همه شکوه و ابهت آن از توجه نویسندگان و شاعران به آرزومندی و دل‌باختگی مایه

نمی‌گیرد. در عالم این ادب در عظمت کتاب مستطاب بی‌نویان «هوگو» کسی را تردید نیست و هرکه را تردید است بی‌شک نداند که نویسنده کیست و نوشته خوب کدام است.

در این کتاب که انعکاسی از پاکی و پلیدی است جرقه‌هایی از مردمی و گذشت و بزرگواری و ارشاد از طریق مروت و فتوت می‌درخشد که سبب روشنی و درخشندگی و جاودانگی آن است و در میان این همه رفتار بزرگوارانه آن کشیش مهربان با آن دزد شمعدانی و گلدان چون مروارید درشت و پربها بر همه گوهرهای خامه سفته هوگو برتری و امتیاز می‌نماید. همه سبب تغییر حال و بازگشت از انحراف و خویش‌شناسی و آغاز جوان‌مردی و عشق قهرمان داستان به بشردوستی و نجات فرزندان سرگردان اجتماع و سوختن برای افروختن و روشن کردن خانه و کاشانه دیگران همان فتوت و گذشت کشیش بود که مال دزدیده را بخشیده کرد و به شحنه و شبگرد گفت شمعدان‌های سیمین را او خود به آن مرد سرگردان به دام افتاده بخشیده است.

سبب تغییر حال «ژان والژان» و همه موجب پیدایی این قهرمان افسانه‌ای با آن همه عظمت و شکوه همین کلام بزرگوارانه آن کشیش بود.

نشانه درخشان و عبرت‌آموز از این حال و مقال را از جهان اندیشه عرفان ایران اسلامی بشنو و آن حکایت حال جنید و دزد پیراهن اوست که نویسندگان تذکره و سیره آن را نقل کرده‌اند که «شبی دزدی به خانه جنید رفت جز پیراهنی نیافت برداشت و برفت، روز دیگر شیخ در بازار می‌گشت پیراهن خود دید به دست دلالی که می‌فروخت خریدار می‌گفت آشنایی خواهیم که تا گواهی دهد که از آن توست تا بخرم، جنید برفت و گفت من گواهی دهم که از آن اوست تا بخرید.»

در این دبستان حرفی جز شفقت و بشردوستی و تربیت نفس و انسان‌سازی نیست.

در ایثار، این حکایت گلستان بوستان مثنی از خروار و اندکی از بسیار است.

یکی بریطی در بغل داشت مست	به شب در سر پارسایی شکست
چو روز آمد آن نیک‌مرد سلیم	بر سنگ‌دل برد یک مثنی سیم
که دوشینه معذور بودی و مست	تو را و مرا بریط و سر شکست
مرا به شد آن زخم و برخاست بیم	تو را به نخواهد شد الا به سیم

از این دوستان خدا بر سرند که از خلق بسیار بر سر خوردند  
در این کردار و رفتار پارسا با آن بربط‌نواز مست که شاید بربط وسیله کسب معاش و  
تحصیل قوت داشت و از سر مستی بر سر آن نیک‌مرد پارسا نواخت و سر پارسا و بربط  
خویش بشکست دنیایی از ایثار و تربیت و ارشاد و شفقت و مردم‌نوازی نهفته است.  
مکتب‌دیده حق و سالک طریق شریعت و طریقت بر او خشم نگرفت و از او دیت  
نخواست. سهل است تیمار او داشت و سیم خویش پیش او برد تا شکستگی بربط جبران کند  
و بیم سر شکسته خویش نداشت.

در این کردار جنبه تربیت و ارشاد و شفقت به چشم من بیش از گذشت و ایثار آشکار  
است، مگر همه تربیت و ارشاد و شفقت و مردمی را خود ایثار بدانیم که ایثار است به‌راستی  
و از آن ایثاری برتر و فراتر نیست.

دوستان خدای و بندگان حضرت معرفت و حشمت کبریایی بیم از کردار چنین دارند و  
پاس‌داری و تیمارخواری بندگان چنین کنند.

این مکتب حاصل تلاش و کوشش قرن‌ها تفکر و فلسفه بشری است و عصاره تعلیم و  
تربیت آسمانی همه آیین‌ها در هم آمیخته از هر دین و آیین و از همه فکر و فلسفه نقاوه و روح  
و کیفیت و حال باز گرفته و به زیور تربیت و ارشاد و انتظام و سلامت و اعتدال و عظمت و  
شکوه آیین محمدی آراسته است.

هر فرهنگ و تمدنی هرچه خیره‌کننده و امروزی و هرچه به ظاهر صنعت و علم مزین  
باشد بی‌حقیقت معرفت و فضیلت و خالی از حال و ذوق و کیفیت و دون ارشاد و تربیت  
عالی و عرشی درون‌سازان این راه جواب‌گوی همه نیازهای انسانی نیست.

برآوردن حاجت‌های مردمان شفقت و ایثار است اما هر حاجتی از جنس خور و خواب و  
جامه و آشیان و زن و فرزند و پای‌افزار و کلاه نیست. این دردها که در سینه‌ها می‌جوشد و این  
اندیشه‌ها که در خاطرها در تلاطم است با تأمین این حاجت‌ها تسکین و تشفی نمی‌یابد.

بی‌آرامی و بیم و التهاب و بی‌سرانجامی و ابهام فکر و نهاد و درون آدمی را دارویی دیگر  
و درمانی مؤثرتر باید حاصل شود و دست‌پرورده تربیت چهار عنصر از باد و خاک و آب و

آتش حاجت‌های جسمانی و خاکی فرزندان خاک را بر می‌آورد اما همه وجود آدمی از این چهار عنصر نیست و عنصر فلکی و روح آسمانی را نیازی است که بر آوردن آن از پرورده آب و خاک و باد و باران ساخته نیست.

این فرزند پیوند عرش و فرش را پای بر خاک و سر بر فلک است و تغذیه عنصر فلکی و بهره‌ایزدی این شگفتی آفرینش را پس پشت نمی‌توان افگند.

توجه به تربیت خلق و شفقت بر فرزندان آدمی و ایثار برای حفظ سلامت جامعه و ساختن دل و درون فرد و کوشش در اعتلای روح و جان و تزکیه نفس و باطن از خط‌های درشت و روشن دفتر سیر و سلوک و دیباچه کتاب طریقت و معرفت است.

سالک این طریق عمر خویش دو بهره می‌کند: بخشی به کسب ریاضت و ممارست و مراقبت و معاملات به منظور تزکیه و تربیت باطن و نفس خویش می‌گذراند و بخش باقی روی در تربیت خلق می‌آورد.

درس این دبستان ایثار و احسان است بر خلق و ییافتن راهی برای نجات مردمان از سرگردانی‌ها و بیم‌ها و بی‌آرامی‌ها. نشستن و برخاستن، خفتن و نخفتن، ماندن و رفتن، خندیدن و گریستن و حرکت و سکون عارف و پیر و مرشد و دستگیر در این طریقه به بازی و از سر بیهودگی نیست و همه روی در ارشاد و تربیت و تعلیم و تزکیه دارد.

این همه گنجینه‌های معرفت را به فراموشی و بی‌عنایتی سپردن از سر نهایت جهل و غفلت است و از یاد بردن و درکار نکردن دقیقه‌ها و نکته‌ها و مقام‌ها و حال‌های آن کشیدن ستون‌ها و پایه‌های اصلی و اساسی بنای حیات و استقلال و تمدن و فرهنگ و فکر و فلسفه است و چنان است که خانه قوی‌بنیان و آهنین‌بنیاد خویش ویران سازیم و با ساز و برگ پوشالی و ناستوار بر لب آب و بر رهگذر سیل و توفان کاشانه‌ای بی‌ثبات برقرار کنیم.

جز از گریبان این مکتب مردان فضل و فضیلت و گردن‌کشان معرفت و حق سر بر نمی‌آورند و شمیم همت و جوان‌مردی و رایحه ایثار و احسان و دانش و بینش جز از عطردان این پوشیده پس پشت افکنده قرن‌ها بر نمی‌خیزد. غفلت از این جهان جان‌افق فکر و حیات آدمی را از دوردست جهان‌بینی به تنگنای تاریک و خاموش و خفه حفظ خویش و نجات

خویش و خویشتن پرستی و خویشتن خواهی تنزل می دهد درحالی که توجه به این تعلیم و تربیت عالی محدوده محاط وجود فرد را در هم می شکند و آفتاب معرفت و فضیلت را در جهان جان او طالع می دارد و جان درین آدمی را بر پهناور گسترده جهان محیط می سازد و این مقیم تیره تن و محدوده جسم را به بال آزادی و حریت بر بام جهان بینی نامحدود می نشاند. پروردگان این طریق در حق جانوران از ایثار و احسان غافل نمانده اند از شفقت در حق خلق و تربیت جامعه غافل چگونه باشند. اگر در ادب مغرب زمین آن خر بی آزار که قورباغه مجروح پایمال نمی کند از فیلسوف بزرگ و کشیش عالی قدر که حیات آن حیوان لگدمال غفلت خویش می دارد افزون است در ادب ما به گرفته از این آتشدان معرفت:

زن از مرد موذی به بسیار به      سگ از مردم مردم آزار به

\*\*\*

گاووان و خران باربردار      به ز آدمیان مردم آزار

و آن که موری تنگ دل می پسندد سیه اندرون و سنگ دل است و درس خوانده این دبستان به خدمت سگ تشنه میان می بندد و بازو می گشاید.

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
کسله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو جبل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد	سگ نجاتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان ازو عفو کرد
الاگر جفاکاری اندیشه کن	وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
کسی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم شود خیر با نیک مرد

از آن رحمت که شبلی بر حال موری آورد مقدار عنایت این جماعت به محبت توان دانست حکایت آن ایثار و احسان و شفقت و رادی سعدی بهتر از همه گفت که گفت:

یکی سیرت نیک مردان شنو	اگر نسیک بختی و مردانسه رو
که شبلی ز حانوت گندم فروش	به ده برد انبان گندم به دوش
نگه کرد موری در آن غله دید	که سرگشته هر گوشه ای می دويد



ز رحمت بر او شب نیارست خفت	به مأوای خود بازش آورد و گفت
مروت نباشد که این مور ریش	پراکنده گردانم از جای خویش
درون پراکندگان جمع دار	کسه جمعیت باشد از روزگار
میازار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل	که خواهد که موری شود تنگدل

آن شیر مجروح دردمند که در ادب مغرب‌زمین «اندرکلس» بیمناک ناامید از حیات یعنی نجات‌دهنده خود را در روز معرکه از هم نمی‌درد و پاس تیمارداری آن که جراحی پنجه جراحی‌دیده او وقتی التیام داده بود می‌دارد در این مکتب بر سر خوان بی‌نان «ابراهیم خواص» که همچون «اندرکلس» جراحی پنجه‌های او التیام داد کرده نان نهاده است.

آن عارف متوکل بادیه‌پیما گفته است: «در بادیه یک روز به درختی رسیدم که آنجا آب بود. شیری دیدم عظیم، رو به من نهاد. حکم حق را گردن نهادم. چون نزدیک من رسید می‌لنگید. بیامد و در پیش من بخفت و می‌نالید. بنگریستم دست او آماس کرده، چوبی برگرفتم و دست او بشکافتم تا تهی شد از آنچه گرد آمده بود و خرقة بر وی بستم و برخاست و برفت و ساعتی بود می‌آمد و بچه خود را همی آورد و ایشان در گرد من همی گشتند و دنبال می‌چنانیدند و گرده‌ای آوردند و در پیش من نهادند.»

و خرقة آن است که بدان جراحی حیوان مجروح بیندی و نه آن است که تن بدان گرم و مسند آراسته داری. در این طریق فتوت آن است که همه قوت خویش از کار خالق خویش دانی و در کار تیمارداری خلق کنی که لا حول ولا قوة الا بالله...

### نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان پی برد که آمیزش حکمت خسروانی و تعالیم اسلامی در عالم فکر صوفیانه و عارفانه، تصوفی ایرانی - اسلامی پدید آورد که بخش عمده‌ای از نتایج و یافته‌های حکمی آن در آثار ادبی زبان فارسی جلوه‌گر گشته است. اساس این بینش پدید آوردن شور و شوقی است بی‌پایان به هدایت انسان‌ها و دستگیری از آنها و کمک برای نجات

کاروان بشریت از ظلمت بیابان نفس به گونه‌ای که براساس این بینش نهایت تلاش و مجاهده سالک راستین در طریق صعب و سنگلاخ سلوک رسیدن به مقام ارشاد و دستگیری از خلق و یافتن صلاحیت برای اصلاح خلق و تربیت طالبان حقیقت است.

### منابع و مأخذ

- ۱- بلخی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد البین نیکلسون. لیدن، ۱۹۳۰.
- ۲- جامی، عبدالرحمن بن احمد. نفحات الانس. به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور. تهران: سعدی، ۱۳۶۶.
- ۳- سعدی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۴- عطار، فریدالدین. تذکرة الاولیا. به تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: گلشن، ۱۳۶۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی